تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۹
(صص۷-۲۷)

دربارهٔ لغت قرآنی «فرات»

علی رواقی*

چکیده

نگارنده در این مقاله به وجه اشتقاق لغت قرآنی **فرات** و چگونگی دگرگونی آن در برخی از متون می‌پردازد. به‌گمان نگارنده، واژهٔ **فالاد/فالاذ** صورت دیگری از واژهٔ **فرات** است که از مصدر **فاریدن** ساخت گرفته‌است. این مصدر اگرچه در متن‌های فارسی بسیار کم‌کاربرد است امّا در گونه‌های زبان فارسی تاجیکستان و افغانستان هنوز زنده است و کارایی دارد.

کلیدواژه‌ها: لغت قرآنی **فرات**، **فالاد/فالاذ**، **فاریدن**، ریشه‌شناسی، گونهٔ زبان فارسی تاجیکستان، گونهٔ زبان فارسی افغانستان

* عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ali_ravaghi@yahoo.com

واژهٔ **فرات** در سه سورهٔ قرآن مجید به کار گرفته شده‌است، برابرنهاده‌های فارسی این لغت قرآنی در ترجمه–تفسیرهای پرشمار قرآن فراوان است که نمونه‌هایی از آن‌ها را از شماری از کهن‌ترین این ترجمه – تفسیرهای قرآن[1] در اینجا می‌بینیم:

فُرَاتٌ / وَ هُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ (فرقان/ ۵۳)

خوش (*قرآن قدس*؛ *ترجمهٔ قرآن ری*؛ *تفسیر گازر*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۱۰۸۹؛ *تفسیر کمبریج* ۳۶)؛ **خوش‌طعم** (*ترجمهٔ تفسیر طبری*)؛ **مزه‌دار** (*تفسیر سورآبادی*)؛ **سخت خوش** (*تفسیر کشف الاسرار*؛ *فرهنگ قرآن* شمـ ۴؛ *تفسیر درواجکی*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۲۰۴۶؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۱۱۴۴)؛ **گوارنده** (*تفسیر ابوالفتوح*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۲۱۰۰؛ *تفسیر نسفی*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۳۷۸)؛ **خوش‌گوار** (*تفسیر بصائر*)؛ **نیک خوش** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۹۹۹؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۷۰۴)؛ **بسیار خوش** (*تفسیر منهج‌الصّادقین*)؛ **شیرین** (*ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس*)؛ **سخت خوش** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۶۳۲)؛ **خوشتر** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۹۷۸)؛ **سرد و خوش** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۱۱۵۲).

فُرَاتٌ/ وَ مَا يَسْتَوِي ٱلْبَحْرَانِ هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ (فاطر/ ۱۲)

خوش (*قرآن قدس*؛ *ترجمهٔ تفسیر طبری*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۲۱۰۰؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۳۷۸؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۱۱۴۴)؛ **مزه‌دار** (*تفسیر سورآبادی*)؛ **سخت خوش** (*تفسیر کشف‌الاسرار*؛ *تفسیر درواجکی*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۴۶۶)؛ **به‌مزه** (*فرهنگ قرآن* شمـ ۴؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۲۰۴۶؛ *تفسیر نسفی*)؛ **صافی** (*تفسیر ابوالفتوح*)؛ **گوارنده** (*تفسیر بصائر*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۶۶۵)؛ **خوش‌گوارنده** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۱۰۸۹)؛ **شیرین** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۷۰۴؛ *ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۱۸۷۴)؛ **شیرینک** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۳۶۵)؛ **خوشمزه** (*تفسیر منهج‌الصّادقین*)؛ **خوش به‌غایت** (*تفسیر کمبریج*).

[1] در متن این مقاله از آوردن نام نویسندگان یا کاتبان ترجمه–تفسیرهای قرآن پرهیز کردیم تا سبب آشفتگی ذهن خوانندگان نشود.

فُراتاً/ وَ جَعَلْنا فِيها رَواسِيَ شامِخاتٍ وَ أَسْقَيْناكُمْ ماءً فُراتاً (مرسلات/۲۷).
خوش (*قرآن قدس*؛ *ترجمهٔ تفسیر طبری*؛ *تفسیر سورآبادی*؛ *ترجمهٔ قرآن ری*، *تفسیر درواجکی*، *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۲۰۴۶، *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۹۹۹؛ *تفسیر گازر*، *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۱۰۸۹؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۶۶۵؛ *ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس*؛ *تفسیر کمبریج*)؛ **خوش، گوارندهٔ آشامیدنی** (*تفسیر کشف‌الاسرار*)؛ **آب خوش** (*فرهنگ قرآن* شمـ ۴)؛ **گوارنده** (*تفسیر ابوالفتوح*؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۲۱۰۰؛ *ترجمهٔ قرآن* شمـ ۳۷۸)؛ **عذب** (*تفسیر بصائر*)؛ **خوش، گواران** (*تفسیر نسفی*)؛ **ماءً فُراتاً: آبی آسانی** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۷۰۴)؛ **شیرین و صافی** (*تفسیر منهج‌الصادقین*)؛ **شیرین** (*ترجمهٔ قرآن* شمـ ۳۶۵).

در کنار برابرنهاده‌هایی که در متون قرآنی برای واژهٔ **فرات** آورده‌اند حمدالله مستوفی (۱۳۶۲: ۲۰) در کتاب *نزهة‌القلوب* آنجا که از رودها سخن می‌گوید، چنین می‌نویسد:

> **فرات** شهرت تمام دارد و فرس **فالاد**رود خوانند و از نیکویی و گوارندگی آبش او را فرات گفته‌اند؛ زیرا که هر آبی که زلال و شیرین و گوارنده باشد آنرا فرات خوانند. قوله تعالی: هذا عَذبٌ فُراتٌ و هذا مِلْحٌ اجاج (فرقان/۵۳).

با جستجو و بررسی در فرهنگ‌نامه‌ها و کتاب‌های ریشه‌شناسی که دربارهٔ وجه اشتقاق واژگان زبان‌های ایرانی و فارسی نوشته‌اند و همچنین در فرهنگ‌نامه‌های فارسی هیچ توضیح یا نوشته و سخنی در باب شناختن و شناساندن و یافتن رگ‌وریشهٔ دقیق و روشن واژهٔ فرات دست‌یاب نشد.

در کتاب *واژه‌های دخیل در قرآن مجید* نوشتهٔ آرتور جفری (۱۳۷۲: ۳۲۵-۳۲۶) که به‌همّتِ استاد گرامی دکتر فریدون بدره‌ای به فارسی ترجمه شد، در توضیح لغت قرآنی فرات چنین نوشته‌اند:

> **فرات** (*Furāt*): آب شیرین رودخانه. تمام آیاتی که این واژه در آن‌ها به‌کار رفته‌است، مکّی هستند و اشارهٔ آن‌ها به آب گوارا و شیرین رودخانه در برابر آب شور و ناگوار دریاست و در دو آیهٔ آخر ظاهراً **فرات** به اسطوره‌ای کیهان‌شناختی دلالت دارد.
>
> به‌هرحال، واژهٔ فُرات از نام رودخانهٔ فرات (Euphrates) گرفته شده‌است (نگاه

کنید به: Horovitz, KU, 130) که واژهٔ سومری *Pura-nun* به‌معنایِ آب بزرگ به‌صورتِ *Purattu* یا *Purāt* به زبان اکدی، و به‌صورتِ *Ufrātu* به زبان فارسی باستان درآمده و از آنجا به‌صورتِ Ευφρατης به زبان یونانی رفته‌است. از صورت اکدی، واژهٔ عبری פרת و سریانی ܦܪܬ آمده که از اینجا به‌احتمال زیاد واژهٔ عربی فرات گرفته شده‌است، مگر آنکه این استقراض در زمانی بسیار قدیم و از بین‌التهرین صورت گرفته باشد.

هنگامی که در *نزهة‌القلوب* دیدم که نوشته‌است: پارسی زبانان **فرات** را **فالادرود** می‌خوانند و هر آبی که زلال و شیرین و گوارنده باشد آن را **فرات** می‌گویند (حمدالله مستوفی ۱۳۶۲: ۲۰) و آن‌را با برابرنهاده‌هایی که در ترجمه– تفسیرهای کهن و قدیم قرآن آمده‌است، مقایسه کردم، این گمان و باور در دلم زنده شده که واژهٔ **فالاد** می‌تواند برگرفته از مصدرِ فارسی **فاریدن** باشد که در معنی «گوارا و خوشایند بودن» است.

فار بن مضارع از مصدر **فاریدن** است که با دگرگونی آوایی «ر» به «ل» به‌صورتِ «فال» درآمده‌است و با همنشینی با پسوند شناخته و پرکاربرد **-اد** در ساختار **فالاد** ظاهر شده‌است: **فال + اد = فالاد.**

نمونهٔ بسیار خوبی برای ساخت واژهٔ **فالاد،** واژهٔ **پاساد** است که در *برهان قاطع* آمده‌است «**پاساد:** بر وزن آزاد به‌معنیِ صیانت باشد و آن محافظت کردن است خود را از سخنان هزل و قبیح و افعال شنیعه و قبیحه».

به گمان نگارندهٔ این یادداشت، **پاساد** از دو بخش **پاس** (از مصدر **پاسیدن**) است به‌معنیِ «زیر نظر گرفتن و رصد کردن و مراقبت کردن» (ابوریحان بیرونی ۱۳۶۲: ۸۵) است که با پسوند **-اد** همراه شده‌است. به نمونه‌هایی از این دست واژگان می‌توان به **پیاد**، **تاساد**، **داشاد**، **چکاد**، **خواساد**، **بُراده**، **چکاده**، **سنباده** نیز اشاره کرد.

پسوند **-آد/ -آده** یکی از پسوندهای شناخته در زبان فارسی میانه است که پاره‌ای از صفات توصیفی را به اسم معنی تبدیل می‌کند:

pahn **پهن** *pahnād* **پهنایی**

rōšn	**روشن**	*rōšnād*	**روشنایی**
garm	**گرم**	*garmād*	**گرمی**

(راستارگویوا ۱۳۷۹: ۲۷)

پسوند *-ād* بعدها در فارسی میانهٔ متأخّر *-āy* و سپس در فارسی نو به *-ā* بدل شده‌است (*pahnād = pahnāy = pahnā*).

این پسوند را می‌توان در شماری از واژه‌های قدیم و امروزین زبان فارسی دید و شنید، پاره‌ای از این واژه‌ها برای ما آشناست و برخی چهره‌ای ناآشنا دارند.[۱]

یاقوت حموی (۱۹۷۷: ۲۴۱/۴) در کتاب *معجم‌البلدان* واژهٔ **فالاد** را به‌معنیِ «اسب جنیبت» آورده‌است که گمان می‌رود آن را با واژهٔ **بالاد** به‌معنیِ «اسب جنیبت» آمیخته‌است:

> **فُرات**: لفظ فرات معرّب است و اسم دیگر آن **فالاذرود** است و **فالاذ** در معنیِ «اسب جنیبت» باشد و این رود را به‌دلیل اینکه در جانب رود دجله واقع است بدین نام خوانده‌اند و فرات در لغت عرب به‌معنیِ آب شیرین و گوارا است و در قرآن آمده: هذا عَذبٌ فُراتٌ و هذا مِلْحٌ اجاج؛ «فَرُتَ الماءُ یفرُتُ فُروتةً».

تا اینجا دریافتیم که در دو متن قدیم و شناختهٔ فارسی، واژهٔ **فالادرود** در برابر رود **فرات** آمده‌است، اکنون این پرسش پیش می‌آید که چرا واژهٔ **فالاد** و **فالادرود** را به فارسیان و فرس منسوب کرده‌اند و دریافت و برداشت این نویسندگان از **فالاد** چیست؟

نگارنده بر این باور است که واژهٔ **فالاد** بر گرفته از مصدر **فاریدن** *fārīdan* است که در متن‌های فارسی قدیم، در کتاب *فیه‌مافیه* و سروده‌های سلطان ولد به‌معنیِ «خوشگوار و دلپسند و دلنشین شدن» به‌کار رفته‌است:

> آدمی را از گر و دنبل خود فرخجی نیاید، دست مجروح در آش می‌کند و به انگشت خود می‌لیسد و هیچ از آن دلش بر هم نمی‌رود، چون بر دیگری اندک دنبلی یا نیم‌ریشی ببیند، آن آش او را **نفارد** و نگوارد (مولانا ۱۳۶۲: ۲۴).

---

[۱] دربارهٔ «پسوند -آد و -آده»، نک. رواق ۱۳۹۳: ۳۱۵.

درت را گزینم به خاکت نشینم　　به‌جز تو نبینم که جز تو **نفارد**
(بهاءالدین‌محمّد بلخی ۱۳۶۳: ۱۳۰)

با این همه امروز درین باغ و گلستان　　هر عیش که کردم صنما بی تو **نفارید**
(همان: ۱۳۴)

این مصدر و شماری از برگرفته‌های آن، در گونهٔ امروزین زبان فارسی فرارودی (ماوراءالنهری) به‌معنیِ «خوشایند بودن و پسندیده بودن، دلپذیر و دلنشین بودن» هنوز هم کاربرد گسترده‌ای دارد:

نمی‌فارید این گپ‌ها به گوشش　　به راحت بود حالا فکر و هوشش
(انصاری ۱۹۹۱: ۹۰)

این گپ من به شمایان **نفارد** هم، باز به شما می‌گویم که در زمین دیگران شکار کردن، دزدی است (قمر ۱۹۲۸: ۱۶۷).

ینگه‌ام کرامت زن عمکم به او **فاریده** بود، در نظرش وی به مادر من مانندی داشت (الغزاده ۱۹۸۶: ۱۷۰).

گپ‌پَرتایی‌های پخته و به‌معنی و بذله‌گویی‌های شیرین و دلچسب، چنان به دل مردم **فارید** که هر زمان چَپَک‌زَنی‌های پرشور و فریادهای تحسین و آفرینشان بلند می‌شد (همان: ۴۲۲).

چشمکانش این را می‌گویند. کارداریش به من هیچ **نفارید** (جلیل ۱۹۵۹: ۲۵۲/۱).

بلی، این مردک به من **نفارید** – گفت آستان‌قل (اکرامی ۱۹۸۷: ۹۲).

وحشی گوشهٔ چشم کرد به او و پی برد، که رفتارش به آدم **نفارید** (ساربان ۱۹۹۰: ۱۲۱).

بی‌پرواگی دخترش از این جهت به مادر **نفارید** (گلرخسار ۱۹۹۰: ۲۹۷).

این‌گونه نظردوانی به رسکالنیکف هیچ **نمی‌فارید** (داستایوسکی ۱۹۸۴: ۱۴۰).

آب حالا آفتاب‌نخوردهٔ دریا به کس **می‌فارید** (پولادطالس ۱۹۸۸: ۴۴).

به رانندهٔ ما این سخنت **نفارید** و به تاجیکی گفت: اوّل فرآمده، یک چیده بین! (جلیل ۱۹۷۱: ۱۱۷/۲).

خوشامد چاپلوسانه، مانند همیشه به حاکم **فارید** (الغزاده ۱۹۹۰: ۶۴).

التماس عاجزانه اینکه، بنده را امشب از فیض صحبتشان بهرمند گردانند، – گفت شاعر با لحن تملّق‌آمیزی که بزرگان را **می‌فارد** (همان: ۹۸).

احتمال به فائده، فائدهٔ ضَم کردن من به تو **نفاریده** باشد، – گفت قاری‌اشکمبه (عینی ۱۹۵۶: ۱۶۶).

به من آن **نمی‌فارد** که گفت زرگوش (مِلن ۱۹۸۷: ۵۳).

این گپها به دختر **فاریدند** (چخوف ۱۹۸۸: ۳۳/۴).

عشق تو بلند و بی‌قرار بالینم وی تو خود بوی بهار **فاریدم**
(*بیت‌های خلقی تاجیک* ۱۹۸۷: ۲۳)

به گوش این شتاب‌آلودگان حرفی **نمی‌فارد** خدایا آیتی دارم، به گوش که فروخوانم
(خجندی ۱۳۷۵: ۱۲۳)

هوای گرم و تفت‌باد تابستان و خنک‌های ازغرین زمستان به مزاج بعضی آدم **نمی‌فارد** (جلیل ۱۹۶۰: ۴۰۵).

باد و هوا و طبیعت سمرقند به وی خیلی فارید (اکرامی ۱۹۶۲: ۴۱۵).

خودت یک فکر بکن، خوراکی که **نفارد**، به دهانت مزه ندهد، چی‌گونه می‌خوریش؟ (میرزایف ۱۹۹۰: ۵۶).

افزون بر مصدر **فاریدن**، ساخت‌های فراوانی از این مصدر در قالب پسوندوارهٔ فعلی، اسم فاعل و مفعول و غیره در متن‌ها و نوشته‌های ماوراءالنّهری آمده‌است. **فار** بن مضارع از مصدر **فاریدن** است که در نمونه‌های فراورده در کاربردهای گوناگون دیده می‌شود:

دل‌فار «دلنشین و دلپسند»:
تیرَه‌ماه در طرف‌های ما فصلی از همه **دل‌فار** است (فیروز ۱۹۸۷: ۲۷۳).

فاراندن/ فارانیدن «پسندیدن»:
عبدالنّبی وَقتا که بیمار شد، پدرم او را **نفارانید** (عینی ۱۹۵۶: ۱۱۱).

ازبس‌که عبدالله کلانسال‌تر و هم یک درجه دغل‌تر بود، دختران وی را **نمی‌فارانند**، از معامله‌های او می‌کیبیدند (عینی، بی‌تا: ۷۲).

فارانده «خوشایند و دلنشین»:

لیکن وی به نرم‌نرم **فارانده** گپ زدن استا و به دوستداری نگاه کردن، هنرمند بود (قمر ۱۹۲۸: ۷۶).

فارش دادن «نوازش دادن»:

گه گوش را **فارش دهی** گه بر عصب خارش دهی (رحیم‌زاده ۱۹۷۹: ۱۹۳)

نافار «ناخوشایند و ملال‌آور»:

وی به همین منوال این صحبت **نافار** را مختصر کردن خواست (فیروز ۱۹۷۹: ۸۹).

از دم فارم عجب **نافار** شد در میان مرغزار آهوبره (گلرخسار ۱۹۸۴: ۳۳)

نافار کردن «آشفته کردن و به هم زدن»:

خواب برفی مرا **نافار کرد** ناگهان زنگولهٔ نرم امید (همان: ۱۲۶)

نافارم «ناخوشایند»:

از قفا صداهای ترکش گاها آوازهای دلخراش و **نافارم** به گوش می‌رسند (جلیل ۱۹۷۹: ۱۴۰)

جیغ‌زنی خروس همسایه که گویا قصدکردگی‌برین به زینه‌پایهٔ خانهٔ او برآمده بال‌های پرریخته‌اش را تَپ تَپ زده ... آواز **نافارمی** می‌برآورد (همو ۱۹۶۰: ۱۵).

سگ حسابچی ... شب‌ها اُلّاس می‌کشید. این باشد، به گوش اکبرعمک نهایت **نافارم** می‌رسید (همان: ۱۷).

به‌سلامش با یک آهنگ **نافارم** جواب گردانده، باز به خیالات خود فرورفتم (عینی ۱۹۵۶: ۴۸).

(نیز، نک. *لطیفه‌های تاجیکی* ۱۹۵۸: ۱۷۰؛ نیازی ۱۹۶۰: ۱۷۹؛ *جشن‌نامهٔ عینی* ۱۹۶۳: ۱۲۳؛ محمّدی‌یف ۱۹۷۴: ۱۵۷؛ نیازی ۱۹۷۵: ۴۲).

نافارمانه «از روی نارضایتی و ناخوشایندی»:

من این خطچه را **نافارمانه** خواندم (تورگینف ۱۹۸۸: ۷۲/۲).

نفارنده «ناخوشایند و نامطبوع»:

انه همین دیه، خط و خبر سهل به طبع **نفارنده** بیارید (نیازی ۱۹۶۰: ۲۸۶).

نفاریدگی‌برین/ نفاریده‌گی‌برین «ظاهراً ناخوشایند»:

زبانک چراغ هر زمان از موج و گلدُرّاس توپ‌پرانی‌های نزدیک به لرزش آمده، لیپ لیپ بازی می‌کرد، این به طبع ژنرال [گنرال] **نفاریدگی‌برین** شد (همان: ۸).

سخن آخرین میربدل به طبع صفر **نفاریده‌گی‌برین** شد (همان: ۳۶).

فارم «خوشایند و دلپذیر»:

چه دیر دررسیده‌ام که حرف شکر　　به گوش آفریدگار **فارم** است
(خجندی ۱۳۷۵: ۷۲)

اگر با رقص برخیزی، هوای **فارم** انگیزی
ز باغ صنعت خلقت، به گرد خویش گل ریزی
(پیغام ۱۹۷۹: ۱۵۶، ۱۵۸)

برفتم بعد از آن با حسرت و غم　　از آن جای به زیب و خوب و **فارم**
(*شاعران ساویتی تاجیک* ۱۹۵۸: ۶۴)

صندوق تُنُکه‌کاری در وقت با کلید کشادن ... صدای نفیسی می‌برآورد که به گوش من بسیار **فارم** می‌رسید (الغزاده ۱۹۸۶: ۱۱).

مهمان قُرغانی دوتار نواخته، با آواز بلند **فارم** خود به آشوله‌گویی درآمد (همان: ۱۹).

(نیز، نک. صالح ۱۹۸۹: ۹؛ ساربان ۱۹۸۱: ۱۹۶؛ الغزاده ۱۹۸۴: ۴۳؛ داستایوسکی ۱۹۸۴: ۱۲۲؛ پولادطالس ۱۹۸۸: ۷۶).

فارم‌آواز «آوازِ خوش»:

فارم‌آوازی رسد از کوچه‌باغ دل کند رخسار زیبا را سراغ

(تورسون‌زاده ۱۹۵۸: ۴۸)

فارم از بن مضارع مصدر **فاریدن** + پسوند « ـَ م [*am*]» ساخت گرفته‌است، در گونهٔ فارسی ماوراءالنهری (فرارودی) و گویش‌های آن نمونه‌های بسیاری از این ساختار می‌توان دید:

دارم [*dâram*] «دارا، ثروتمند»:

به شما معلوم است که هیچ‌گاه آدم نابوده، بوده را، نادار، **دارم** را دیده نمی‌تواند (عینی ۱۹۳۰: ۲۹).

پدرم به او خطاب کرده و به دیگران اشارت نموده: اینها فرزندان آدمان **دارم** بودند (عینی، بی‌تا: ۹).

کارم [*kâram*] «قابل کشت و زراعت»:

در این دیه‌ها قریب آدم نمانده، زمین‌های **کارم** به نیزار و گرگ‌خانه مبدّل شده بودند (نیازی ۱۹۶۰: ۳۱۳/۱).

محلّه‌ها رفته‌رفته به باغات و زمین‌های **کارم** اطراف دیهه می‌پیوستند (الغزاده ۱۹۸۶: ۶).

امّت‌قل سَنگلاخ، زمین **کارم** و زایک را طی کرده به دریا نزدیک شده ایستاده‌است (ساربان ۱۹۸۵: ۳۴۹).

ناخواهم [*nâxâham*] «ناراضی و ناخواهان»:

یک توده از شاگردان مکتب کهنه که با دل **ناخواهم** و گردن خارخاران به مکتب‌آشان می‌رفتند، در کوچه کسی را دیدند که یک بز را به طرفی کشاله‌کنان برده ایستاده‌است (*لطیفه‌های تاجیکی* ۱۹۵۸: ۹۷).

«من هم همین گپ‌های شما را گفتنی بودم، صاحب‌اکه، لیکن دل **ناخواهم** رئیس و عذر بسیاری؛ چه علاج؟» از نو جان گرفت اشرف پرتیزان (پولادطالس ۱۹۸۸: ۶۹).

نادارم [*nâdâram*] «نادار»:

وی چنان هم **نادارم** و کمبغل بود که دربارهٔ زن‌دار و خانه‌دار شدن تصوّر هم نمی‌کرد (اکرامی ۱۹۵۸: ۳۹).

آنها خیلی قشاق و **نادارم** بودند (اکرامی ۱۹۷۸: ۵۳).

ناشایم [*nâšâyam*] «ناشایسته، ناروا»:

این را هم گفته مانم که کردار **ناشایم** شما را... مُحاکمه می‌کنیم (جلیل ۱۹۷۱: ۱۹۸).

دَداجان تا به درجهٔ معین منفعت خودش را از همه اَولی‌تر می‌دانست. برای همین منفعت از بعضی کردارهای **ناشایم** نیز رو نمی‌تافت (اکرامی ۱۹۷۹: ۵۸).

نوکارم [*nawkâram*] «زمینی که به‌تازگی کشت شده‌است»:

به زمین **نوکارم** هزارها سال باز تفسیده خوابیدگی، پخته کشت کرده‌ایم (جلیل ۱۹۷۱: ۱۵۸).

باتلاق‌زارهای کس‌ناگذر مثل زمین‌های **نوکارم** وَخشِ ما از آبادی خود دل و دیدهٔ نسل‌های آینده را شاد خواهند کرد (نیازی ۱۹۷۵: ۱۸۰).

مصدر **فاریدن** و برگرفته‌های آن در **گونهٔ فارسی افغانستان** [دری] هم کاربرد گسترده‌ای دارد، نمونه‌هایی از آن را باهم می‌بینیم:

فاریدن [*fâridan*] «خوشایند و دلچسب بودن، دلنواز و زیبا بودن»:

از نکـویان کاکـل مـرغـوله **می‌فـارد** مرا
زلف قمچین و پریشان خـوش نمی‌آید مرا
(صوفی عشقری ۱۳۷۷: ۳؛ نیز: ۱۲۱)

تا چه حد سرد است بر دیوانیان نثر وکیل
نظـم من بر طـبع اربـاب قـلم **می‌فاردا**
(آرزو ۱۳۷۷: ۲۵۷)

در زمستان چـای و کـنج صـندلی **می‌فاردم**
گر خنک باشد به بیرون ابر و باران است چای
(*زنبیل غم* ۱۳۸۱)

حالا وقت ساز آبتابه و لگن است! صدای دیگری به گوش‌ها **نمی‌فارد** (مرادی ۱۳۸۲: ۱۶).

فاریده‌گی [*fâridagi*] «خوشی و لذّت»:

غوطه خورده بودم در یک نوع **فاریده‌گی** که دلم را شِتِه می‌کرد (واحدی دای‌پولاد ۱۳۸۶: ۲۵).

می‌شینم که نرمی توشک و خنکای دیوار، کوفت پشتم را می‌رباید و **فاریده‌گی** سبکی را حس می‌کنم (همو ۱۳۸۷: ۶۵).

فارم [*fâram*] «خوش و خوشایند، دلپذیر، دلنواز و زیبا»:

نسیم **فارمی** می‌وزد (مرادی ۱۳۷۶: ۳۱).

هوای آن... خیلی معتدل است. خصوصاً در شب که شمال آن از شرق می‌وزد، نسیم جان‌بخش و نهایت **فارم** و گوارا را با خود به ارمغان می‌آورد (جمشید ۱۳۸۲: ۹).

از سرودهای افغانی که سخنان و آهنگ‌های آنها خیلی **فارم** و دل‌نشین است، نمونه‌ها آورده‌ایم (نعمت‌الله‌یف/هاشم ۱۹۵۹: ۱۰).

نمونه‌هایی از کاربرد فرات در متن‌های فارسی را با هم می‌بینیم:

اندر **فرات** عزیـم تا دیـده با مـن اسـت و انـدر بهـار حسـنم تـا تـو بر مـنی
(*شاعران بی‌دیوان* ۱۳۷۰: ۲۵۰)

آب ابر است کز او شوره **فرات** انگارند تاب مهـر است کز او غوره منقّا بینند
(خاقانی ۱۳۳۸: ۹۷)

به هرکجا که خرامی خدات یاور و یار
امان و امن و فرح، منزل و سرور ندیم
زمانه خرّم و آبشخورت **فرات** و زلال
هــوا گشـاده و بـاد وزنـده بـاد نسـیم
(ابوبکربن الزّکی ۱۳۴۹: ۱۵۳)

«**فرات**» آبی گوارنده بود و «ملح» شور باشد و «اجاج» سخت شور باشد (*تفسیر ابوالفتوح* ۱۳۶۵-۱۳۷۶: ۲۴۲/۱۴).

چون فرزند بزاده باشد؛ مستحبّ است که وی را بشورند و بانک نماز در گوش راستش کنند و اقامت در گوش چپ و به **آب فرات** حنکش برگیرند (محمّدبن حسن طوسی ۱۳۴۲-۱۳۶۰: ۵۱۱).

فُرات؛ نام رودخانه‌ای است و آب خوشمزه و **گوارنده** باشد (ابن‌معروف گیلانی ۱۳۹۲: ۱۰۱۴/۲).

ماءٌ عَذْبٌ و فُراتٌ: آبی خوش (یعقوب کردی نیشابوری ۱۳۵۵: ۲۸۶).

فُرات: آب شیرین و نام رودی است، خوشی (محمّدبن قوام ۱۳۹۴: ۳۹۷).

فُرات: نام نهری است و گویند از نهر لبن جنت است (همان: ۳۹۹).

این واژه هنوز در گویش‌های زبان فارسی کاربرد دارد:

به جان فاریدن «به جان سازش کردن» (*لغت عامیانهٔ فارسی افغانستان*، بی‌تا: ۱۴۲).

فاراندن «پسند کردن» (شالچی ۱۳۷۰: ۲۲۱).

فارَم «مطبوع» (همان: ۲۲۱).

فاریدن [*fâridan*] «لذت دادن، گوارا افتادن، چسبیدن» (فکرت ۱۳۷۶: ۱۴۳)؛ «خوش‌آیند و موافق طبع بودن، به دل نشستن» (رجایی ۱۳۴۲-۱۳۴۳: ۴۱۰)؛ «سازش کردن غذا و دوا و امثال آن به وجود انسان» (*لغت عامیانهٔ فارسی افغانستان*، بی‌تا: ۴۱۴)؛ «چسبیدن، مزه کردن، به دل نشستن خوش‌آیند و موافق طبع افتادن، سازش کردن غذا و

گوارا افتادن آن، حال دادن» (شالچی ۱۳۷۰: ۲۲۱).

نافارم «نامطبوع، نامقبول، ناپسند» (همان: ۲۸۸).

نافارَمی «پسند نکردن» (همان: ۲۸۸).

گمان می‌رود مصدر **فاریدن** کاربرد دیگری از مصدر **واریدن**، **اواریدن** به‌معنیِ «گواریدن و خوشگوار شدن» باشد:

التَّلْقِیفُ: فرو آوارانیدن (مقرئ بیهقی ۱۳۷۵: ۵۷۱/۲)؛
الالتِقاف: فرو آواریدن (ابوعبدالله زوزنی ۱۳۷۴: ۷۰۳)؛
الإلْتِقَافُ: فرو آواریدن (مقرئ بیهقی ۱۳۷۵: ۶۹۲/۲)؛
التَّلَقُّفُ: فرو آواریدن و زود فرا گرفتن (همان: ۸۰۰/۲)؛
السَّرْطُ: فرو آواریدن (مقرئ بیهقی ۱۳۶۶: ۲۹۶/۱)؛
اللَّقْفُ بِالسُّکُونِ وَ اللَّقَفَانُ: زود فرو آواریدن (همان: ۲۷۳/۱)؛
السَرْط: فرو اواریدن (ابوعبدالله زوزنی ۱۳۷۴: ۲۰۶)؛
اللَقْفُ و اللَقَفان: زود فرو اواریدن و زود فرا گرفتن (همان: ۲۰۹)؛
اللَهْم: فرو اواریدن (همان: ۲۱۶)؛
التلقیف: فرو اواریدن (همان: ۵۷۵).

با نمونه‌هایی که از واژهٔ **فرات** و **فالاد** از متن های کهن و امروزین زبان فارسی آوردیم، می‌توان پذیرفت که **فرات/فالاد** می‌تواند برگرفته از مصدر **فاریدن** باشد. داوری استاد آرتور جفری (۱۳۷۲: ۳۲۶) در کتاب *واژه‌های دخیل قرآن مجید*، دربارهٔ پیدایش واژهٔ **فرات** در خور تأمّل و پذیرفتن است، آنجا که دربارهٔ دیرینگیِ لغت **فرات** می‌گوید:«... مگر آن که این استقراض در زمانی بسیار قدیم و از بین‌النّهرین صورت گرفته باشد».

کتابنامه

آرزو، عبدالغفور (۱۳۷۷)، *سیاه سپیداندرون* (سیری در آثار مولانا حاج محمّداسماعیل سیاه)، مشهد: ترانه.

ابن‌معروف گیلانی، محمّدبن عبدالخالق (۱۳۹۲ق)، *فرهنگ کنزاللغات، عربی به فارسی* (۲ ج)، به‌کوشش رضا علوی، تهران: مرتضوی.

ابوبکربن الزّکی المنطبب القونیوی الملقب بالصّدر (۱۳۴۹)، *روضةالکتّاب و حدیقةالالباب*، به‌تصحیح و تحشیه میر ودود یونسی، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

ابوریحان بیرونی (۱۳۶۲)، *التّفهیم لأوائلِ صناعة التّنجیم*، چاپ جلال‌الدّین همایی، تهران.

احمدبن علی‌بن محمّد مقرئ بیهقی، *تاج‌المصادر*، تصحیح هادی عالم‌زاده، تهران: ج ۱، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶؛ ج ۲، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

افغانی‌نویس، عبدالله (بی‌تا)، *لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان*، بی‌جا.

اکرامی، جلال (۱۹۵۸م)، *من گنهکارم*، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.

ـــــــــ (۱۹۶۲م)، *دختر آتش*، دوشنبه: نشریات دولتی تاجیکستان.

ـــــــــ (۱۹۷۸م)، *تار عنکبوت*، دوشنبه: عرفان.

ـــــــــ (۱۹۷۹م)، *زاغ‌های بدمور*، دوشنبه: عرفان *[سر.]*.

الغزاده، ساتم (۱۹۸۴م)، *روایتِ سغدی*، دوشنبه: معارف *[سر.]*.

ـــــــــ (۱۹۸۶م)، *صبح جوانی ما*، دوشنبه: عرفان.

ـــــــــ (۱۹۹۰م)، *فردوسی*، دوشنبه: عرفان.

امانوف، رجب (۱۹۸۲م)، *بیت‌های خلقی تاجیک*، دوشنبه: دانش *[فا. سر.]*.

انصاری، فیض‌الله (۱۹۹۱م)، *آتش پنهان دل* (۱۹۹۱م)، دوشنبه: عرفان.

بهاءالدین‌محمّد بلخی (سلطان ولد) (۱۳۶۳)، *مولوی دیگر*، تصحیح حامد ربّانی، مقدمهٔ سعید نفیسی، تهران: کتابخانهٔ سنائی.

پولادطالس (تولیس) (۱۹۸۸م)، *تابستان*، دوشنبه: عرفان *[فا.]*.

پیغام (بیاض نظم معاصر تاجیک) (۱۹۷۹م)، گردآوری بازارصابر، دوشنبه: عرفان *[فا.]*.

ترجمهٔ قرآن ری (نسخهٔ مورّخ ۵۵۶ ق) (۱۳۶۳)، به‌کوشش محمّدجعفر یاحقّی، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمّد رواقی.

ترجمهٔ تفسیر طبری (۱۳۴۴-۱۳۳۹)، تصحیح حبیب یغمائی، ۷ ج، تهران: دانشگاه تهران.

ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس (۱۳۵۵)، به‌کوشش علی رواقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

تفسیر نسفی ← نسفی، ابوحفص نجم‌الدّین عمربن محمّد (۱۳۶۲)، *تفسیر نسفی*، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: بنیاد قرآن.

تفسیر ابوالفتوح ← حسین‌بن علی خزاعی نیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی (۱۳۶۵-۱۳۷۶)، *روض‌الجنان و روح‌الجنان فی‌التفسیر القرآن*، به‌کوشش محمّدجعفر یاحقّی و محمّدمهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

تفسیر درواجکی ← ابونصر احمدبن حسن‌بن سلیمان درواجکی (۱۳۹۸)، *لطائف‌التفسیر*، تصحیح و تحقیق سعیده کمائی‌فرد، تهران: مؤسسهٔ پژوهشی میراث مکتوب.

تفسیر سورآبادی ← ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۸۱)، *تفسیر سورآبادی*، تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.

تفسیر کمبریج ← *تفسیر قرآن مجید* (۱۳۴۹)، تصحیح جلال متینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

تفسیر گازر ← حسین بن حسن جرجانی (۱۳۷۸ق/۱۳۳۷ش)، *تفسیر گازر (جلاءالأذهان و جلاءالأحزان)* (۱۰ ج)، تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی «محدّث»، تهران: مهرآئین.

تفسیر منهج‌الصّادقین ← ملّا فتح‌الله کاشانی (۱۳۳۶)، *تفسیر کبیر منهج‌الصّادقین فی الزام‌المخالفین* (۱۰ ج)، تهران: کتابفروشی و چاپخانهٔ محمّدحسن علمی.

تورسون‌زاده، میرزا (۱۹۵۸)، *چراغ ابدی*، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان *[فا.]*.

تورگینف، ای . س. (۱۹۸۸م)، *اثرهای منتخب تورگینف* (ج۲)، دوشنبه: ادیب.

جشن‌نامهٔ عینی (۱۹۶۳م)، محرّر: م. شکورُف، دوشنبه: نشریات آکدیمیهٔ فن‌های ر. س. س. تاجیکستان *[سر.]*.

جفری، آرتور (۱۳۷۲)، *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: توس.

جلیل، رحیم (۱۹۵۹م)، *آدمان جاوید* (۲ ج)، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.

ـــــــــ (۱۹۶۰)، *شوراب* (ج ۱)، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.

ـــــــــ (۱۹۷۱م)، *حکایه‌ها*، دوشنبه: عرفان.

ـــــــــ (۱۹۷۹م)، *مزار شاعر*، دوشنبه: عرفان.

جمشید، جمراد (۱۳۸۲)، *ارمغان چاه آب*، به‌کوشش زرشید شعله، کابل: بنگاه انتشارات میوند.

چخوف، آ. پ. (۱۹۸۸م)، *اثرهای منتخب* (ج ۴)، دوشنبه: ادیب *[سر.]*.

حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۶۲) *نزهة‌القلوب*، به‌اهتمام گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب.

خاقانی شروانی، افضل‌الدّین بدیل‌بن علی (۱۳۳۸ تاریخ مقدّمه)، *دیوان*، مقدّمه و تصحیح ضیاءالدّین سجّادی، تهران: کتابفروشی زوّار.

خجندی، فرزانه (۱۳۷۵)، *پیام نیاکان (گزیدهٔ اشعار)*، تهران: سروش *[فا.]*.

داستایوسکی، م. (۱۹۸۴م)، *جنایت و جزا*، ترجمهٔ شمسی صابر، دوشنبه: عرفان *[سر.]*.

راستار گویوا، و. س. (۱۳۷۹)، *دستور زبان فارسی میانه*، مترجم: ولی‌الله شادمان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

رجایی، احمدعلی (۱۳۴۲-۱۳۴۳)، *یادداشتی دربارهٔ لهجهٔ بخارائی*، مشهد: دانشگاه مشهد.

رحیم‌زاده، باقی (۱۹۷۹م)، *شکوفه* (شعرها)، دوشنبه: عرفان.

رواقی، علی (۱۳۹۴)، «پسوند ـآد و ـآده»، *جشن‌نامهٔ استاد دکتر فتح‌الله مجتبائی*، ۳۴۴-۳۱۵، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

زنبیل غم (ماهنامهٔ طنز و کارتون) (۱۳۸۱)، دورهٔ ۲، شمـ ۷.

ساربان (۱۹۸۱م)، *کبوتر سفید*، دوشنبه: عرفان *[سر.]*.

ـــــــ (۱۹۸۵م)، *زنگ اوّل*، دوشنبه: معارف *[سر.]*.

ـــــــ (۱۹۹۰م)، *دشت ماران*، دوشنبه: ادیب.

شاعران بی‌دیوان ← *شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان* (در قرن‌های ۳، ۴، ۵ هجری قمری) (۱۳۷۰)، تصحیح محمود مُدّبری، تهران: پانوس.

شاعران ساویتی تاجیک ← *نمونه‌های اشعار شاعران ساویتی تاجیک* (۱۹۵۸م)، ترتیب‌دهنده و محرّر مسئول: بهرام سیروس، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.

شالچی، امیر (۱۳۷۰)، *فرهنگ گویشی خراسان بزرگ*، تهران: نشر مرکز.

صالح، محمّدزمان (۱۹۸۹م)، *آهنگ شهر عشق*، دوشنبه: ادیب.

صوفی عشقری (۱۳۷۷)، *کلیات صوفی عشقری*، به‌اهتمام عبدالحمید وهاب‌زاده، بی‌جا: علوی.

عینی، صدرالدّین (۱۹۵۶م)، *مرگ سودخور*، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.

ـــــــ (بی‌تا)، *یادداشت‌ها* (دورهٔ کامل پنج جلدی)، به‌کوشش سعید سیرجانی، تهران: آگاه *[فا.]*.

ـــــــ (۱۹۳۰م)، *داخونده*، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.

فرهنگ قرآن شمارهٔ ۴ ← *فرهنگ لغات قرآن خطّی آستان قدس رضوی* (۱۳۶۳)، شمارهٔ ۴ با ترجمهٔ فارسی کهن، به کوشش احمدعلی رجایی بخارائی، با مقدمهٔ عزیزالله جوینی، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

فکرت، محمّدآصف (۱۳۷۶)، *فارسی هروی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

فیروز، بهرام (۱۹۸۷م)، *اگر وی مرد می‌بود*، دوشنبه: ادیب.

قاضی ابوعبدالله حسین‌بن احمد زوزنی (۱۳۷۴)، *کتاب المصادر*، به‌کوشش تقی بینش، تهران: البزر.

قاضی معین‌الدین محمّدبن محمود نیشابوری (۱۳۹۸)، *تفسیر بصائر یمینی*، تصحیح علی رواقی، تهران: مؤسسهٔ پژوهشی میراث مکتوب.

قرآن خطّی شمـ ۱۰۸۹، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: محمّدبن محمّدبن ابراهیم نجم‌التّوری، تاریخ کتابت: قرن هشتم.

قرآن خطّی شمـ ۱۱۴۴، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: اوایل قرن هفتم.

قرآن خطّی شمـ ۱۱۵۴، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: حاجی زکی همیانی، تاریخ کتابت: پنجم رجب ۷۱۵.

قرآن خطّی شمـ ۱۴۷۰، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن هفتم.

قرآن خطّی شمـ ۲۰۴۶، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: نامعلوم.

قرآن خطّی شمـ ۲۱۰۰، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن ششم.

قرآن خطّی شمـ ۳۶۵، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتاب: ۱۱۴۳ق.

قرآن خطّی شمـ ۳۷۸، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: قرن هفتم.

قرآن خطّی شمـ ۴۶۶، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن هفتم.

قرآن خطّی شمـ ۶۳۱، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن هفتم.

قرآن خطّی شمـ ۶۳۲، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن هفتم.

قرآن خطّی شمـ ۶۶۵، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن دهم.

قرآن خطّی شمـ ۷۰۴، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن هشتم.

قرآن خطّی شمـ ۹۹۹، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ظاهراً قرن پنجم.

قرآن قدس (کهن‌ترین برگردان قرآن به فارسی) (۱۳۶۴)، پژوهش علی رواقی، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمّد رواقی.

قمر، فیرداناند دوشین (۱۹۲۸م)، ترجمه از اوزبکی به تاجیکی: صدرالدّین عینی، سمرقند: نشریات دولتی تاجیکستان *[فا.]*.

گلرخسار (۱۹۸۴م)، *گهوارهٔ سبز*، دوشنبه: عرفان *[فا.]*.

ـــــــــ (۱۹۹۰م)، *زنان سبزبهار*، دوشنبه: ادیب *[سر.]*.

لطیفه‌های تاجیکی (۱۹۵۸م)، ترتیب‌دهنده و محرّر مسئول: عبدالسّلام دهاتی، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان *[فا.]*.

محمّدبن حسن‌بن علی طوسی (۱۳۴۲-۱۳۶۰)، *النّهایة فی مجرّدالفقه و الفتاوی* (با ترجمهٔ فارسی آن)

(۳ ج)، به‌کوشش محمّدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.

محمّدبن قوام‌بن رستم بدر خزانه‌ای بکری بلخی (۱۳۹۴)، *بحرالفضایل فی منافع الافاضل*، تصحیح میرهاشم محدّث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

محمّدی‌یف، فضل‌الدّین (۱۹۷۴ م)، *پلتهٔ کنجکی*، دوشنبه: عرفان *[سر.]*.

مرادی، عبدالقادر (۱۳۸۲)، *سرمه و خون*، پشاور.

مرادی، قادر (۱۳۷۶)، *رفته‌ها برنمی‌گردند*، پشاور: دانش کتابخانه.

مِلن، اَ. اَ. (۱۹۸۷م)، *وِنّی‌پوخ و دوستان او*، ترجمهٔ برهان فرّخ، دوشنبه: ادیب *[سر.]*.

مولانا جلال‌الدّین محمّدبن محمدالحسین بلخی رومی (۱۳۶۲)، *فیه مافیه*، تصحیح بدیع‌الزّمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدّین (۲۵۳۷=۱۳۵۷ش)، *کشف‌الاسرار و عدةالابرار*، به‌سعی علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.

میرزایف، کرامت‌الله (۱۹۹۰م)، *در آرزوی پدر*، دوشنبه: ادیب *[سر.]*.

نعمت‌الله‌یف، ح./ هاشم، رحیم (۱۹۵۹م)، *شاعران افغانستان*، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.

نیازی، فاتح (۱۹۶۰)، *وفا* (ج۱)، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان *[فا.]*.

ـــــــــــ (۱۹۷۵م)، *هر بیشه گمان مبر که خالیست*، دوشنبه: عرفان *[سر.]*.

واحدی دای‌پولاد، تقی (۱۳۸۶)، *گلیم‌باف*، کابل: انجمن قلم افغانستان.

ـــــــــــ (۱۳۸۷)، *چهارشنبهٔ آخر*، کابل: خانه ادبیات افغانستان.

یاقوت‌بن عبدالله الحموي (۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م) *معجم البلدان*، بیروت: دارالصادر.

یعقوب کردی نیشابوری (۲۵۳۵=۱۳۵۵ش)، *کتاب‌البلغه* (فرهنگ عربی و فارسی)، به‌اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

On the Qur'anic Word *Furāt*

Ali Ravaghi
Academy of Persian Language and Literature, Tehran

Abstract

In this article, the author discusses the origin of the Qur'anic word *Furāt* (Euphrates) and its transformation in some texts. In the author's opinion, the word *fālād*/*fālāδ* is another form of the word *Furāt*, derived from the infinitive form *fārīdan*. Although this word is very rarely used in Persian texts, it is still alive in the Persian language of Tajikistan and Afghanistan.

Keywords: Quranic Word *Furāt* (Euphrates), *Fālād*/*Fālāδ*, Etymology